

قُلْ أَفَاتِكُمْ بَشْرٌ مِّنْ ذِكْرِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا لِلَّذِينَ كَانُوا مُبْتَدِلِينَ

حذف مبتدا

مواضع

نحوی،
اسرار بلاغی

دکتر سید رضا نجفی
گروه عربی دانشگاه اصفهان

مقدمه

حذف ارکان جمله از روساخت کلام، برای رسیدن به بیان بهتر و پرهیز از درازگویی و بیهوده گویی، از شیوه‌های غالب فصاحت و بلاغت است که خطبای بلیغ از آن در ایراد خطب بهره‌های وافر برده و ادبا در کتب خویش بدان پرداخته و مواضع و اسرار آن را، برای علاقمندان این اسالیب شرح و توضیح داده‌اند. در این میان حذف مسند الیه به عنوان رکن اصلی کلام از جذابیت بیشتری برخوردار است و جای سؤال بسیار است که چرا مسند الیه که حتماً باید معرفه باشد تا خبر دادن از آن سودمند و مفید فایده باشد، و نکره بودن آن را جز در موارد خاص اجازه نداده‌اند، گاه حذف می‌گردد و این حذف نه تنها نقص نیست بلکه از محاسن بیانی به شمار آید، در این مقال در نظر است با استناد به کتب نحوی و بلاغی و شواهد قرآنی، مواضع این نوع حذف و اسرار بلاغی آن یادآوری گردد.

مسند الیه در زبان عربی

انواع مسند الیه

مسند الیه در زبان عربی، منحصر در شش مورد است:

فاعل، مانند قول خدای تعالی: **قال الذین کفروا لاتأتینا الساعه**. (سبا، ۳/۳۴)

نائب فاعل، مانند قول خدای تعالی: **قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها**. (زمر، ۷۲/۳۹)

مبتدا، مانند قول خدای تعالی: **قل هو الله أحد**. (اخلاص، ۱/۱۱۲)

اسم نواسخ، مانند قول خدای تعالی: **لعل الله یحدث بعد ذلک امرأ (طلاق، ۱/۶۵)**

مفعول اول افعال فلوب، مانند قول خدای تعالی: **انهم الفوا آبائهم ضالین (صافات، ۶۹/۳۷)**

مفعول دوم افعال سه مفعولی، مانند قول خدای تعالی: کذلک یربهم الله أعمالهم حسرات علیهم (بقره، ۱۶۷/۲)

در خور یادآوری است که بازگشت همه انواع مسند الیه، به فاعل یا مبتدا است. مبتدا اصل است یا فاعل؟

در این که میان مبتدا و فاعل کدام اصل است اختلاف است.

منسوب به سیویه است که وی مبتدا را اصل و فاعل را فرع می‌دانسته، به این دلیل که مبتدا هرگز از مبتدائیت خود و اگر چه مؤخر شود، زایل نمی‌گردد، در حالی که فاعل در صورت تقدّم بر عامل از فاعلیت خود زایل گردد، و از سوی دیگر مبتدا عامل و معمول است و فاعل فقط معمول است.

به اعتقاد خلیل، فاعل به این دلیل که عامل آن لفظی و قوی در عمل است اصل و مبتدا که عامل آن معنوی است فرع است، و علت رفع فاعل به جهت تفاوت میان آن و مفعول است، در حالی که مبتدا علت رفعش برای ایجاد فرق نیست و اصل در اعراب آن است که برای تفاوت معانی ایجاد گردد. و بعضی چون رضی و اخفش و ابن سراج هر دو را اصل دانسته‌اند.^۱

حذف مبتدا

مبتدا در جمله اسمیه، رکن اصلی کلام است، لیکن بر اساس قاعده کلی، که حذف اموری معلوم جایز است، در مواردی حذف مبتدا جایز و در مواردی حذف آن واجب است. بدیهی است این گونه حذف و تقدیرها خالی از نکات بلاغی نیست و علاوه بر اختصار و ایجاز و رعایت اصل اقتصاد زبانی و پرهیز از إطاله کلام و دراز گویی نابجا، فواید معنوی بسیاری نیز در پی خواهد داشت.

شرط حذف مبتدا

حذف مبتدا متوقف بر دو شرط است:

۱. قرینه دالّه بر محذوف در کلام باشد، که این شرط در علم نحو بررسی می‌گردد، یعنی برای حذف مبتدا، باید قواعد نحوی بررسی گردد تا موارد تجویز یا وجوب این حذف شناخته شود، زیرا این گونه موارد همان مواضعی است که ذکر مبتدا بی‌فایده - حذف وجوبی - یا کم فایده - حذف جوازی - است و ذکر آن، کلام را از حالت طبیعی سخن خارج و آن را دارای غموض و پیچیدگی می‌کند.

۲. ترجیح حذف بر ذکر از نظر بلاغی، هر حذف مبتدایی باید اولاً از موارد وجوبی ذکر مبتدا نباشد، و در ثانی مرجح قوی، ضرورت حذف آن را توجیه کند. و این مرجحات همان است که در بخش سرّ بلاغی حذف مبتدا از آن سخن خواهیم گفت.

حذف مبتدا از نظر نحوی

الف) حذف جوازی مبتدا

ابن مالک در الفیه در باب حذف جوازی مبتدا چنین گفته است:

و حذف ما یعلمُ جائزٌ کما تقول زید بعد من عند کما
و فی جواب کیف زید قل دنف فزید استغنی عنه اذ عرف

موارد حذف جوازی مبتدا، به طور اجمال آن مواضعی است که مبتدا از قبل به جهت دلیل و قرینه لفظی یا معنوی شناخته شده است، و تکرار آن جز ملامت و خستگی و گریز از کلام فایده‌ای ندارد. البته در این گونه موارد ذکر مبتدا اگر مرجحی قوی داشته باشد، و جهات و فواید بلاغی چون تکرار و غیره ضرورت ذکر مبتدا را ایجاب کند، ذکر نیز مجاز است.

در کتب نحو از احصای موارد حذف جوازی مبتدا ذکر می‌نماید، لیکن بر اساس استقرای موارد حذف جوازی مبتدا در زبان عربی و در قرآن مجید، می‌توان آنها را منحصر در موارد زیر دانست:

۱. در جواب استفهام

از آنجا که در هر استفهامی، مستفهم عنه یک بار ذکر شده است، ذکر مجدد آن در جمله جوابیه، بدون انگیزه بلاغی قوی که آن را توجیه کند، - مانند تثبیت، تقریر، دفع احتمال انکار، کودنی یا غفلت پرسشگر و جز آن، - بی‌مورد و بی‌فایده است، مخاطبی که سؤال و جوابی برای وی نقل می‌گردد، چون این کلام در یک مرحله و بدون توقف و فاصله زمانی صورت می‌پذیرد، ذکر مجدد مورد سؤال برای وی خسته‌کننده و خارج از صبر شنونده با حوصله است چه رسد به مخاطب گریز پایی که هر دم در پی خلاصی از این خطاب و اشتغال به امور دیگر است، وی سرشار از عصبیت، و جهالت بر او حاکم است، منطقی فکر نمی‌کند و در برابر سخن برخلاف اعتقادات و باورهای خویش چهره در هم کشیده و گاه مشت گره می‌کند، با چنین مخاطبی جز اختصار نشاید، به این آیه توجه کنیم: و اذا تُتلىٰ علیهم آیاتنا

بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتَلَوْنَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا (حج، ۲۲ / ۷۲)
 پیامبر (ص) با جماعتی روبرو است که آن گاه که آیات روشن الهی که بهره گیری از آن برای هر صاحب عقلی آسان و ضروری است، بر آنها خوانده می شود، در چهره آنها آثار انکار به خوبی مشاهده می شود، بلکه بر آشفته می شوند و بر اثر شدت تعصب و لجاج تقریباً آماده حمله به آنها می شود که روایت را بر آنها خوانند، می شوند. با این گروه بی منطق باید کلام کوتاه کرد و در غایت ایجاز سخن گفت، خدا دستور می دهد به آنها بگو:

قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِّنْ ذَلِكُمُ النَّارِ وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَشَ الْمَصِيرِ (حج/ ۷۲)

آیا می خواهید من شما را به بدتر از این خبر دهم، آتش، همان آتشی که خدا به کافران وعده داده است و بد جایگاهی است.

واژه النَّارِ خبر مبتدای محذوفی است که به جهت مورد سؤال بودن آن، در ذهن شنونده خوب جای گرفته و او فقط منتظر شنیدن و دانستن آن شر است، و تقدیر آن ضمیری محذوف است که به اعتبار مرجع: هو النَّارِ و به اعتبار خبر: هی النَّارِ است،^۲ و نیز می توان این جمله اسمیه را در جواب سؤال مقدر دانست، گویی وی گفته است: ما ذلک الشرُّ؟ پس به او گفته شد: النَّارِ.^۳ ناگفته آشکار است که ذکر این مبتدا اگر چه جایز است لیکن ذکر، از زیبایی و اثر وصف ناپذیر آن تا حدود بسیاری می کاهد و از دیگر سوی کاملاً مطابق با گفتار مردمان و قابل درک برای آنها است، و در ترجمه نیز حتی الامکان باید این محذوفات با همان شیوه، بیان گردد، در این آیه حذف دیگری نیز وجود دارد و آن حذف مخصوص به مدح است که آن هم در یکی از تراکیب مبتدایی محذوف است که خبر آن، جمله مدح است. و تقدیر آن بَشَ الْمَصِيرِ النَّارِ.

و مانند قول خدای تعالی: و ما أدربک ماهیه. نار حامیه (فارعه، ۱۰۱/۱۰-۱۱) گویی وقتی گفته می شود چه می دانی که آن چیست؟ در صدد دانستن بر می آید و سؤال می شود: ماهی؟ گفته می شود: نار حامیه، یعنی هی نار حامیه.^۴

و أصحاب الیمین ما أصحاب الیمین. فی سدر مخضود (واقعه، ۵۶/ ۲۷-۲۸) یعنی هم فی سدر مخضود.

و أصحاب الشمال ما أصحاب الشمال. فی سموم و حمیم (واقعه، ۴۱-۴۲) یعنی هم فی سموم و حمیم. گاهی نیز ممکن است جمله اسمیه محذوفه مبتدا در جواب سؤال مقدر باشد، مانند قول خدای تعالی: ذلک جزاء أعداء الله النَّارِ (فصلت، ۲۸/۴۱) گویی سؤال شده: ما ذلک الجزاء؟

یا ما هو؟ و در جواب گفته شده: النَّار، یعنی هو النار. ۵

۲. بعد از فاء جواب

مانند قول خدای تعالی: من عمل صالحا فلنفسه و من أساء فعليها (جاثیه، ۱۵/۴۵)، بعد از این فاء جزاء، مبتدایی محذوف است و تقدیر چنین است: فعمله لنفسه، و فإساءته عليها و این حذف جایز است به دلیل روشنی معنای آن و ظهور در موارد مشابه، مانند قول خدای تعالی: و من كفر فعليه كفره (روم، ۳۰ / ۴۴)

مثال های دیگر در حذف بعد از فاء جواب: و يسألونك عن اليتامى قل اصلاح لهم خير و ان تخالطوهم فاخوانكم (بقره، ۲ / ۲۲۰) یعنی فهم اخوانكم.

و ان مسه الشر فيؤوس قنوط (فصلت / ۴۹) یعنی فهو يؤوس.

و ان لم يصبها وابل فطل (بقره / ۲۶۵) یعنی فالمصيب ظل. ۶

و استشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يكونا فرجل و امرأتان (بقره / ۲۸۲) یعنی فاشاهد رجل. ۷

۳. بعد از ماده قول

مانند قول خدای تعالی: اذا قيل لهم ماذا أنزل ربكم قالوا أساطيرُ الاولين (نحل، ۱۶ / ۲۴) یعنی

هذه أساطير الاولين. ۸

قال فرعون و ما ربُّ العالمين. قال ربُّ السموات و الارض و ما بينهما (شعرا، ۲۶ / ۲۲ و ۲۳) یعنی ربُّ العالمين ربُّ السموات و الارض.

و لو لا اذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله لا قوة الا بالله (كهف، ۱۸ / ۳۹) یعنی الامر ماشاء الله.

يقولوا سحر مستمر (لقمان، ۵۴ / ۲) یعنی هو سحر مستمر.

قالوا مُعَلَّم مجنون (دخان، ۴۴ / ۱۸) یعنی هو معلم مجنون.

قالوا أضغاث أحلام (انبیاء، ۲۱ / ۲۵) یعنی هو أضغاث.

و لا تقولوا ثلاثة (نساء، ۴ / ۱۷۱) یعنی هم ثلاثة.

۴. در اول سخن

مانند قول خدای تعالی:

سورة أنزلناها (نور، ۲۴ / ۱) یعنی هذه سورة. ۹

ذكر رحمه ربك عبده زكريا (مریم، ۱۹ / ۲) یعنی هذا ذكر رحمه ربك عبده زكريا. ۱۰

كتاب أنزلناه اليك (ابراهيم، ۱۴ / ۱) یعنی هذا كتاب أنزلناه اليك. ۱۱

کتاب انزلناه الیک (ابراهیم / ۱) یعنی هذا کتاب . ۱۲

تنزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم (جاثیه، ۲ / ۴۵) یعنی هذا تنزیل الكتاب .

شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن (بقره / ۱۸۵) یعنی هی شهر . ۱۳

و مانند قول علما که در کتب خود، در آغاز هر باب می گویند: باب کذا، یعنی هذا باب کذا و سیبویه در عناوین باب ها مبتدا را می آورد و می گوید: هذا باب کذا.

۵. پیش از خبر در معنای وصف

از جمله موارد حذف جوازی مبتدا، پیش از خبری که در اصل - از نظر معنی - وصف ما قبل است، قول خدای تعالی: **ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة** (توبه، ۱۱۱ / ۹) سپس در توصیف این مؤمنان می فرماید: **التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنكر و الحافظون لحدود الله** (توبه / ۱۱۲) یعنی هم التائبون . و در حقیقت التائبون وصف مؤمنانی است که در آیه قبل از ایشان سخن به میان آمده است . ۱۴

و مثل الذین كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع الا دعاء و نداء صم بكم عمی فهم لا یعقلون (بقره / ۱۷۱) صم خبر از مبتدای محذوفی است: هم صم یعنی کافران همان کران و نابینایان و بی خردان هستند. پس مرجع آن همان کافرانی است که در اول آیه از آنها سخن به میان آمده است . ۱۵

۶. در بیان تشبیه

مانند قول خدای تعالی: **قال كذلك قال ربك هو علی هین و قد خلقتك من قبل و لم تك شیئا** (مریم، ۹ / ۱۹) یعنی: الامر كذلك^{۱۶}. این آیه پاسخی است از استفهام زکریا و استفسار وی که به منظور آرامش خاطر طرح کرده بود. و آن پس از بشارت خدا به زکریا درباره پیدا کردن فرزند بود: **انا نبشرك بغلام اسمه یحیی (مریم / ۷) وی از روی تعجب پرسیده بود که چگونه ممکن است از پیرمردی همچون من با داشتن همسر نازا فرزندی متولد شود؟ و خدای توانا برای دفع این استعجاب و استبعاد با تشبیهی مسئله را روشن می کند و می فرماید: خدایی که توانایی دارد از هیچ، همه چیز بیافریند چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرایط فرزندی به تو عنایت کند؟**

كذلك و قد أحطنا بما لدیه خبرا (کهف / ۹۱) یعنی الامر كذلك . ۱۷

كذلك و زوجنا هم بحور عین (دخان، ۵۴ / ۴۴) یعنی الامر كذلك . ۱۸

كذلك و أورثناها قوماً آخرین (دخان / ۲۸) یعنی الامر كذلك .

قرآن در بیان سرانجام فرعونیان و بیان ماجراهای عبرت انگیز پس از غرق شدن آنها می فرماید،

چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌ها و زراعت‌ها و قصرهای جالب و نعمت‌های فراوان از خود به جای گذاشتند، و ما این چنین این سرمایه‌ها و ماترک آنها را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم.

من الذین هادوا یحرقون الکلم عن مواضعه (نساء، ۴ / ۴۹) من الذین خبر مقدم و یحرقون نعت مبتدای محذوف است و تقدیر چنین است: من الذین هادوا قوم یحرقون الکلم عن مواضعه. ۱۹

و من الذین هادوا سماعون للکذب سماعون لقوم آخرین (مائده، ۵ / ۴۱) گفته‌اند تقدیر، هم سماعون للکذب است^{۲۰}، لیکن به نظر می‌رسد در این آیه نیز قوم در تقدیر گرفته شود از نظر نظم کلام و تناسب با من تبعیضیه بهتر باشد.

وله من فیها من کل الثمرات (محمد، ۴۷ / ۱۵) تقدیر چنین است: لهم فیها أنواع من کل الثمرات. و ان من اهل الکتاب الالیؤمنن به قبل موته و یوم القیامه یكون علیهم شهیدا (نساء / ۵۲) یعنی: ما من اهل الکتاب أحد. ۲۱

۷. در باب نعم و بئس

افعال مدح و ذم از نظر دستور زبان و نحو زبان عربی، نیاز به فاعل و اسم مرفوع دیگری به نام مخصوص است، برای نقش مخصوص به مدح یا ذم از نظر ترکیب همان گونه که قبلاً گفته شد، و جوهی ذکر کرده‌اند:

از جمله آن که مخصوص خبر مبتدای محذوف باشد، مانند: نعم الجلیس الکتاب که تقدیر آن چنین است: هو الکتاب.

در یک وجه اعرابی جمله مدح یا ذم خبر مقدم و مخصوص به مدح یا ذم، مبتدای مؤخر است، و غالباً این مخصوص به قرینه قبل محذوف است که در این ترکیب، حذف مبتدا، جوازی است، نه وجوبی و در قرآن نیز این مبتدا غالباً محذوف است، مانند قول خدای تعالی: نعم العبدانّه اواب (ص، ۳۸ / ۳۰) تقدیر آن: نعم العبد ایوب یا نعم العبد هو، زیرا در بیان داستان حضرت ایوب است.

و لقد نادانا نوح فلنعم المجیبون (صافات، ۳۷ / ۷۵) یعنی نعم المجیبون نحن.

ثم أضطره الى عذاب النار و بئس المصیر (بقره / ۱۲۶) یعنی بئس المصیر النار.

مأواهم جهنّم و بئس المصیر (تحریم، ۶۶ / ۹) یعنی بئس المصیر النار.

فحسبه جهنّم و لبئس المهاده (بقره / ۲۰۶) یعنی جهنّم.

و مأواهم النار و بئس مثوی الظالمین (آل عمران، ۳ / ۱۵۱) یعنی النار.

و گاه نیز مخصوص ذکر می شود، مانند: بش اسم الفسوق بعد الايمان (حجرات، ۴۹ / ۱۱) گفتنی است این که مخصوص به مدح یا ذم اگر حذف شود یا مؤخر گردد، نقش مبتدا دارد، رأی سیبویه است. و بعضی بر این عقیده اند که مخصوص به مدح یا ذم اگر مؤخر باشد، خبر مبتدای محذوف یا مبتدای محذوف الخبر است، لیکن لازمه این ترکیب این است که هنگام حذف مخصوص، یک جمله کامل از رو ساخت کلام، بدون وجود جایگزین حذف گردد و با جمله قبل نیز هیچ ارتباطی نداشته باشد و این جمله محذوف محلی نیز از اعراب ندارد و نمی تواند جمله اعتراضیه یا تفسیریه باشد. ۲۲

ب) حذف وجوبی مبتدا

در مواضع زیر مبتدا محذوف است و ذکر آن جایز نمی باشد و در حقیقت در این موارد علت تقدیر گرفتن مبتدا، رعایت نظم کلام و قواعد دستور زبان است، نه چیز دیگر و اگر آن مقدر در لفظ ظاهر گردد، نه به جهت کارگیری آن بلکه برای آموزش و شناخت این اسالیب است، زیرا ذکر مبتدا سخن را ناموزون و ناهنجار و به دور از طبیعت روان سخن می سازد. اینک شرح آن موارد:

۱. در نعت مقطوع

گاهی نعت از اعراب منعوت خود پیروی نمی کند، بلکه مرفوع و یا منصوب می شود، به اعتبار جدایی از موصوف از نظر اعرابی که در صورت نصبی مفعول به برای فعل محذوف، و در صورت رفعی خبر برای مبتدای محذوف است، مانند: الحمد لله الکریم یعنی هو الکریم. ابن مالک می گوید:

وارفع أو انصب ان قطعت مضمرا مبتدا أو ناصباً لن يظها

البته آن نعت مقطوع مرفوع، خبر برای مبتدای واجب الحذف است که برای مدح یا ذم یا ترحم باشد:

مدح، مانند: الحمد لله الحميد یعنی هو الحميد.

ذم، مانند: اعوذ بالله من ابليس عدو المؤمنین یعنی هو عدو المؤمنین.

ترحم، مانند: اللهم ارحم عبدك المسكين یعنی هو المسكين.

و این حذف از آن جهت الزامی است که اصل این نعت، قطع به نصب است و چون در

این حالت فعلی به حسب حال در تقدیر گرفتند، تا دلیلی بر قصد انشاء مدح یا ذم یا ترحم باشد و نعت مقطوع را نیز حمل به نعت مقطوع منصوبی کردند و مبتدا در تقدیر گرفته شد. اما اگر نعت مقطوع برای غیر مدح و ذم و ترحم باشد، حذف مبتدا جوازی است نه وجوبی، مانند: *سَلِّمْتُ عَلَى زَيْدِ الْخِيَاطِ وَ يَا سَلِّمْتُ عَلَى زَيْدِ هُوَ الْخِيَاطُ*.^{۲۳}
 ۲. بعد از لاسیما

در اعراب اسم پس از این ترکیب، وجوهی ذکر شده است، از جمله اگر ما را اسم موصول بدانیم، اسم مرفوع پس از آن خبر مبتدای محذوف است مانند: *لَا سِيْمًا عَلَىٰ بَنِ أَبِي طَالِبٍ*، که تقدیر آن چنین است: *لَا سِيْمًا عَلَىٰ هُوَ عَلِيٌّ* و این حذف هم لازم است و هم واجب.^{۲۴} لازم است زیرا اسم موصول، نیازمند صله یعنی یک جمله کامل است تا معنی کامل گردد، و واجب است زیرا ظهور آن در لفظ کلام را سنگین و ناموزون می‌کند و در استعمالات از عرب فصیح شنیده نشده است، و مانند قول شاعر - امرئ القیس -:^{۲۵}
 أَلَا رَبُّ يَوْمٍ صَالِحٍ لَكَ مِنْهُمَا و لَا سِيْمًا يَوْمَ بَدَارِهِ جَلْجَلٌ
 ۳. اگر خبر مصدر و جانشین فعل باشد

اگر مصدری خبر واقع شود که معنای فعل و جانشین آن باشد، مبتدای آن وجوبا محذوف است، مانند: *سَمِعَ وَ طَاعَهُ* که تقدیر آن: *أَمْرِي سَمِعَ وَ طَاعَهُ*. و مانند قول خدای تعالی:
 وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ (نساء / ۸۱) یعنی: *أَمْرُنَا طَاعَهُ*.^{۲۶}
 و مانند قول شاعر - مجهول -:^{۲۷}

فَقَالَتْ حَنَانٌ مَا أَتَىٰ بِكَ هَهْنَا أَوْ ذُو نَسَبٍ أُمُّ أَنْتَ بِالْحَيِّ عَارِفٌ
 یعنی امری حنان، البته در اصل این مصادر باید به صورت منصوب به کار رود تا مفعول مطلق برای فعل محذوف باشد: *سَمِعَا وَ طَاعَهُ* و آن گاه که قصد ثبوت و دوام در آن باشد مرفوع خوانده می‌شود تا جمله اسمیه‌ای باشد که مبتدای آن محذوف است و در حقیقت در این حذف، در حالت رفعی تبعیت از حالت نصبی شده است.

و مانند قول خدای تعالی: *فَصَبِرْ جَمِيلًا* (یوسف، ۱۸/۱۲) همان گونه که گذشت در یکی از تراکیب صبر خبر از مبتدای محذوف است و تقدیر آن عبارت است از: *أَمْرِي صَبْرٌ جَمِيلٌ*. در این مثال نیز اصل منصوب آمدن است تا مفعول مطلق برای فعل محذوف باشد: *صَبْرًا* که گاه فعل آن نیز مذکور می‌گردد، مانند قول خدای تعالی: *فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا* (معارج، ۵/۷۰)

و مانند قول خدای تعالی: قولوا حطّٰة نغفر لكم خطاياكم (بقره / ۵۸) تقدیر آن «سؤالنا أو مسألتنا حطه، و أصل قرائت به نصب است که تقدیر آن: حطّٰة عتّا ذنوبنا حطّٰة است و رفع آن به جهت افاده معنی ثابت است. ۲۸

۴. اسم معطوف به خبر ما ولای مشبیه به لیس

اگر در عطف به خبر ما ولای مشبیه به لیس، حرف عطف بل یا لکن باشد، معطوف لازم است به رفع خوانده شود، که در این صورت خبر برای مبتدای واجب الحذف است، مانند: ما زید شاعرا بل عالم، تقدیر آن چنین است: بل هو عالم. ابن مالک گفته است:

و رفع معطوف بلکن أو ببل من بعد منصوب بما الزم حيث حلّ

۵. در اسلوب شرط و با فعل شرط ماضی

فعل شرط و جواب شرط از نظر زمان چهار حالت دارد:

هر دو ماضی، مانند قول خدای تعالی: ان غدثم غدنا (اسراء، ۱۷ / ۹)

هر دو مضارع مانند، قول خدای تعالی: ان تعودوا نعد (انفال، ۸ / ۱۹)

فعل شرط مضارع و جواب ماضی، مانند: ان تصبر ظفرت

فعل شرط ماضی و جواب مضارع، مانند قول خدای تعالی: من كان يريد حرث الآخرة نزد

له فی حرثه (شوری، ۴۲ / ۲۰)

ابن مالک می گوید: و ماضیین او مضارعین تُلْفیهما أو متخالفین

اگر فعل شرط ماضی و جواب مضارع باشد. حالت چهارم. به جهت آن که اداة شرط در لفظ

فعل شرط با وجود قرب عمل نکرده، بهتر است در لفظ جواب که از آن دور است، نیز عمل نکند

و جواب اگر چه فعل مضارع است به رفع خوانده می شود، و این جمله خبر از مبتدای محذوف

است مانند: ان رحمت تُرحم، تقدیر آن چنین است: ان رحمت فانت ترحم، ابن مالک می گوید:

و بعد ماض رفعك الجزا حسن و رفعه بعد مضارع وهن

مانند قول شاعر ۲۹ - زهیر بن ابی سلمی - ۳۰:

و ان اتاه خلیل یوم مسأله یقول لا عائب مالی و لا حرم

راه پی بردن به مبتدای محذوف

پی بردن به این گونه حذفها از قرینه و از طریق ذکر در موارد مشابه میسر است. به عنوان

مثال حذف مبتدا پس از کذلک از ذکر آن در موارد مشابه مانند قول خدای تعالی: کذلک العذاب و لعذاب الآخرة اکبر (قلم، ۶۸ / ۳۳) دانسته می‌شود. بنابراین در مثل قول خدای تعالی: کذلک و زوجناهم بحور عین (دخان، ۴۴ / ۵۴) می‌گوییم تقدیر چنین است: کذلک الامر. کذلک در بیان قرآنی بیشتر پیش از فعل قرار گرفته و از نظر نحوی صفت برای مفعول مطلق محذوف است، مانند قول خدای تعالی: و کذلک نفصل الآيات لقوم يعلمون (اعراف، ۷ / ۳۲) یعنی نُفصل الآيات تفصیلاً کذلک،^{۳۱} از این رو در مواردی نیز اختلاف است که آیا خبر مبتدای محذوف باشد یا صفت مفعول مطلق محذوف مانند قول خدای تعالی: و من الناس و الذواب و الانعام مُختلف ألوانها کذلک (فاطر، ۲۸ / ۳۵) میزان از بعضی از مفسران نقل می‌کند که آن را خبر مبتدای محذوف دانسته‌اند و تقدیر آن: الامر کذلک و این جمله را، تقریر اجمالی برای تفصیل قبلی قرار داده است.^{۳۲} عکبری آن را در موضع نصب قرار داده است به تقدیر: مختلف الوانها اختلافاً مثل ذلک الاختلاف^{۳۳}. در این صورت، صفت مفعول مطلق محذوف است و عامل آن وصف است. بعضی نیز آن را متعلق به ما بعد دانسته‌اند.

در عبارت کمثل نیز گاهی به قرینه‌ی حالیه یا لفظیه مبتدا محذوف است مانند قول خدای تعالی: کمثل الذین من قبلهم قریباً (حشر، ۱۵/۵۹)، این جمله خبر برای مبتدای محذوف است و تقدیر چنین است: مثلهم کمثل الذین^{۳۴}، یعنی مثل یهودیان بنی نضیر مثل یهودیان بنی قینقاع است. کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر (حشر/۱۶) یعنی مثلهم کمثل الشیطان.

ألم تر کیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة کشجرة أصلها ثابت و فرعها فی السماء (ابراهیم، ۱۴ / ۲۴) کشجرة دو احتمال دارد صفت دوم برای کلمه و یا خبر برای مبتدای محذوف و تقدیر آن هی کشجرة.^{۳۵}

گاهی نیز حذف مبتدا فقط با عبارت «ذلک» که همان مفهوم را می‌رساند، دیده می‌شود، مانند قول خدای تعالی:

حتى تضع الحرب أوزارها ذلک و لو یشاء الله لانتصر فیهم (محمد، ۴۷ / ۴) یعنی الامر ذلک. ذلک و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی، کلمة ذلک خبر برای مبتدایی است که حذف شده و تقدیر آن الامر ذلک الذی أخبرناک.^{۳۶}

ذلک و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب (حج، ۲۲ / ۳۳) یعنی الامر ذلک.

ذلک و من یعظم حرمت الله فهو خیر (حج / ۳۰) یعنی الامر ذلک.

قرینه حذف مبتدا

از شرایط اساسی هر حذف وجود قرینه است تا دلالت بر محذوف کند و حذف را جایز شمارد. در حذف مبتدا نیز شرط قرینه وجود دارد و قرینه حذف بر چند حالت است:

۱. قرینه حالیه

در بسیاری از مواضع، شرایط حال و مقام به گونه‌ای است که حذف مبتدا را اقتضا می‌کند، و ذکر آن در حقیقت بی‌فایده و به جهت روشنی کم استفاده است، پس مبتدا از رو ساخت کلام حذف و به جهت درستی ساختار نحوی سخن، در تقدیر است، مانند آن که کسی در پی رؤیت ماه، با جمعی به تماشای آسمان صاف مشغول است، ناگهان وی به همه آنهایی که همه حواس خود را به این امر معطوف ساخته‌اند، می‌گوید: الهلال و الله یعنی: هذا الهلال یا این که فردی از جمعی که در آرزوی قدوم سفر کرده‌ای به انتظار نشسته‌اند، ناگهان بگوید: عبد الله و ربی یعنی هذا عبد الله.

۲. قرینه لفظیه

گاه مبتدا از روساخت جمله با وجود آن که رکن اصلی کلام و مورد عنایت است، حذف می‌گردد، به دلیل وجود قرینه لفظی و به عبارت دیگر به دلیل وجود معادل در جمله قبل یا بعد مانند قول خدای تعالی:

اذ يتلقى المتلقيان عن الشّمال و عن اليمين قعيد (ق، ۵۰ / ۱۷) در این دو جمله، دو مبتدای مثل هم در کلام باید ذکر شود، که یکی به قرینه دیگری حذف شده و تقدیر آن چنین است: عن اليمين قعيد و عن الشمال قعيد. ۳۷

سرّ بلاغی حذف مبتدا

همان طور که پیش از این گفته آمد، مسند الیه رکن اصلی کلام است و اصل آن است که در روساخت کلام مذکور باشد و حذف آن خلاف اصل است و اگر بدون دواعی بلاغی و مورد اعتماد بلغا، این مسند الیه حذف گردد، در امر تفهیم و تفهم خلل پیش آید، و اگر چه بعضی از علما و شارحان کلام سکاکی به استناد یک اعتبار فلسفی: عدم الحادث سابق علی وجوده، برای حذف مسند الیه تقدم رتبی قایل گشته‌اند، ۳۸ لیکن به نظر می‌رسد در این بحث نحوی، بلاغی و زبان‌شناختی، باید بر اساس این اصل کلی که چون ملاک انتقال مفاهیم و

ابزار نقل معانی، زبان و واژگانی است که از تولیدات آن است، و این اولین مرحله بیان و ساده‌ترین آن است، لذا بطور طبیعی ذکر مقدم بر حذف است.

با وجود این اصل مسلم، - ترجیح ذکر مسند الیه به طور عام و مبتدا به طور خاص - در شرایطی ضرورت دارد مبتدا حذف گردد، که این شرایط بعضی وجوبی است و عمدتاً برای اصلاح قوانین دستوری و بر طبق اصول علم نحو است و پاره‌ای جوازی است که در صورت لحاظ یک نکته بلاغی و در نظر داشتن یک فایده بیانی به انتخاب متکلم یا نویسنده بلیغ مبتدا حذف می‌گردد، در ذیل به اهم این انگیزه‌های حذف، با مثال‌های قرآنی اشاره می‌گردد: ۳۹

۱. احتراز از عبث

دوری جستن از امر بیهوده از ویژگی‌های یک متکلم بلیغ است، ذکر مبتدا آن گاه بیهوده است که دلیل معنوی یا لفظی بر وجود آن دلالت کند، و هیچ یک از جهات لزوم ذکر مسند الیه نیز در کلام نباشد - مانند: ضعف قرینه، آگاهی شنونده کودن، زیادت توضیح و تثبیت در ذهن مخاطب، کسب لذت، تبرک به نام او، جلب نظر بیشتر، ترساندن، اظهار شگفتی، بسط و توسعه کلام، شهادت و گواهی، و غیره - زیرا در این صورت اقتضای بلاغت حذف مسند الیه است، که گفته‌اند: آن را که عیان است چه حاجت به بیان است. البته به تعبیر دقیق‌تر باید اذعان کرد که این حذف لفظ نیز خود نوعی بیان است، چرا که معنی و مقصود به مخاطب به بهترین وجه و راحت‌ترین صورت منتقل گشته است، از این رو گفته‌اند به هنگام حذف: تجذک انطق ما تکون اذا لم تنطق و اتم ما تکون بیانا اذا لم تبین. ۴۰

۲. اعتماد به دلیل عقلی

دلالات بر اساس تقسیم علمای منطق بر سه قسم است: وضعیه، عقلیه، طبیعیه، و دلالت لفظ بر معانی، در زمره دلالت وضعیه است، و آن گاه که لفظ حذف گردد و معنی استنباط گردد، چنین وانمود می‌شود که اعتماد به دلیل عقلی گشته است، و چون عقل برتر از لفظ است پس حذف آقوی از ذکر است. در خور یادآوری است که در ذکر مسند الیه باز پای عقل در کار است و فقط از حیث ظاهر اعتماد بر لفظ است، زیرا دلالت بدون دخالت عقل امکان‌پذیر نیست، ولی فهم عقل ممکن است بدون واسطه لفظ باشد، و از دیگر سوی در حذف نیز پای لفظ در کار است، زیرا عقل به وسیله لفظ، مسند الیه محذوف را درک می‌کند. بهترین مثال در این قسم، حذف مبتدایی است که در جواب سؤال واقع گشته است،

مانند قول شاعر^{۴۱} - مجهول - :

قال لی کیف انت قلتُ علیل

سهر دائم و حُزن طویل^{۴۲}

تقدیر آن: انا علیل، که مبتدا به جهت روشنی حذف گردیده است، بعضی گفته اند در مصراع دوم نیز مبتدا حذف گشته و تقدیر آن: حالی سهر دائم، و بعضی آن را از موارد حذف دانسته اند و تقدیر آن چنین است: سهر دائم بی، مثالی دیگر از قول^{۴۳} شاعر - :

سألونی فی سقامی

کیف حالی قلتُ یضو^{۴۴}

یعنی: انا نضو .

۳. آزمودن درک شنونده

برای تشخیص هوش و عقل و درک و فهم شنونده گاه ضرورت دارد مبتدا حذف گردد، و حکمی و خبری بدون ذکر مسند الیه، بیان می گردد، بدیهی است در صورت منفی بودن نتیجه این سنجش، برای اجتناب از کلام لغو و بیهوده، حتماً باید مبتدا ذکر گردد، از این رو این شبهه که این مرجح را به دلیل این که امکان دارد، پس از حذف مبتدا، مخاطب کودن، متوجه نشود، صحیح نمی داند، دفع می گردد. این گونه حذفها - با این هدف - بیشتر در چیستان و معما و جز آن - تعریف و مدح - به کار می رود.

۴. آزمودن میزان تنبه شنونده

گاهی اگر مسند الیه حذف شود، بر اساس عقل و درکی که از مخاطب، شناخته شده است، حتماً به آن پی می برد، لیکن حذف برای پی بردن میزان تنبه مخاطب به کلام و مقدار زمانی که وی برای پیدا کردن آن نیاز دارد یا به عبارت دیگر حذف برای این است که بدانیم در چه فاصله زمانی، زود یا دیر آن را کشف می کند.

۵. تعظیم مبتدا

گاهی متکلم با حذف مبتدا می خواهد عظمت آن را به اثبات برساند، یعنی مبتدا از چنان مقام و منزلتی برخوردار است که زبان در ادای نام وی قاصر است :

هزار مرتبه شستم دهان به مشگ و گلاب هنوز نام توأم بر زبان نمی آید

مانند آن که گفته می شود: خالق الکون، یعنی: هو خالق الکون، مثال فارسی - از نظامی در شأن پیامبر عظیم الشأن (ص) - :

رساننده حجت استوار

فرستاده خاص پروردگار

گرامی تر از آدمیزادگان

گرانمایه تر، تاج آزادگان

۶. تحقیر مبتدا

گاهی حذف مسند الیه برای بیان حقارت مبتدا است، بدین صورت که گوینده با حذف، می فهماند که وی کوچک تر از آن است که بر زبان من جاری شود، مانند: مُفسد فی الارض، یعنی فلان مفسد فی الارض، قاتل علی یعنی ابن ملجم قاتل علی و بدین صورت زبان از آلوده شدن به نام این خبیث مصون می ماند، مانند قول شاعر - مغیره بن عبدالله -^{۴۵} در هجو پسر عموی خویش که در خواست مادی وی را اجابت نکرد:

سریع الی ابن العمّ یلطم وجهه
و لیس الی داعی النّدی بسریع
حریص علی الدنیا مضیع لدینه
و لیس لما فی بیته بمضیع^{۴۶}

۷. امکان انکار

چنانچه مبتدا در لفظ نیاید، گوینده بلیغ می تواند در صورت امکان، اسناد حکم را به هر کسی منتسب و از هر کسی نفی نماید، و این، بیشتر در مواضع و شرایطی است که القای کلام در میان شنوندگان و مخاطبان و افراد بیگانه ای باشد که احتمال سعایت و دشمنی آنها محرز است. مثل آن که در افشاگری شخص فاسدی که ایمنی از اذیت و آزار وی نباشد گفته شود: فاسد فاجر لئیم فاسق، یعنی فلان فاسد.

۸. تعین

اگر مبتدا شناخته شده باشد و معین باشد به گونه ای که کسی جز او صلاحیت این حکم را نداشته باشد، این تعین، گوینده را از ذکر لفظ بی نیاز می سازد، به ظاهر تعین و احتراز از عبث یکی است در حالی که در تعین نتوان گفت که ذکر مسند الیه به جهت عظمت و بزرگی، بی فایده و عبث است، مانند: فعّال لما یرید، (بروج، ۱۶/۸۵) یعنی: اللّهُ فعّال لما یرید و کس دیگر را نشاید که در انجام آنچه خواهان است، اختیار تام داشته باشد، بلکه کوچک ترین اختیار داشته باشد. مانند قول خدای تعالی در وصف خویش:

عالم الغیب و الشّهاده الکبیر المتعال (رعد، ۱۳ / ۹) یعنی هو.

یخرج الحی من المیت و یرج المیت من الحی و یحیی الارض بعد موتها (روم، ۱۹ / ۳۰) یعنی

هو یرج.

۹. ادعای تعین

گاهی مبتدا واقعا معلوم شناخته شده برای همه کس نمی باشد، لیکن متکلم بلیغ با نیاوردن آن و به جهت مدح و مبالغه بیش از حد در صدد اثبات معلوم بودن آن، نزد عام و خاص است، مانند آن که سابقا در وصف سلطان گفته می شود: وهاب الالوف. و مبتدا الزاما آن سلطان بخصوص نمی باشد، بلکه ممکن است غیر سلطان نیز در وجود بخشش همپای وی یا حتی بخشی فزون تر داشته باشد. مثال فارسی - از سید حسن غزنوی در وصف بهرام شاه - :
کدخدای شرق و غرب و پیشوای ملک و دین
شهریار تاج و تخت و پادشاه انس و جان

۱۰. از دست رفتن فرصت

جمعی که مدتی در شکارگاه برای صید، در انتظار نشسته و در کمین آرام گرفته اند، اگر کسی از این رفیقان آهویی تیز رو را به نگاه در حال عبور ببیند، وی قطعاً مجالی برای اطناب و حتی کلام معمولی را نخواهد داشت، و اگر زبان به درازگویی و ارایه های لفظی و شاعرانه به گردش در آورد، شکار به قطع دست از گردش و تائی برداشته و در طرفه العینی خود را رها نموده و حسرتی آتشین بر دل شکارچیان فرو ریخته و فرار را بر قرار ترجیح می دهد، و همه، بیننده غافل و ناآشنا به اسالیب بیانی را مقصر و ملامت می کنند، پس ناگزیر در چنین حال و مقامی سزا است، با کم ترین واژه مقصد را رساند و بگوید: غزال یعنی: هذا غزال.

مثالی دیگر: یا مانند کسی که در صدد آگاه کردن گروه نجات است جهت کمک رساندن به مصدومین که بی درنگ ندا در می دهد: غریق یعنی هذا غریق، یا می گوید: حریق یعنی هذا حریق، همین جمله کوتاه که مسند الیه آن نیز محذوف است، چنان افراد را تحریک می کند، تا با تمام امکانات و توانایی های خود به کمک بشتابند و از هیچ فداکاری و جان نثاری دریغ نورزند، و این همه به خاطر بلاغت و رسایی این واژه کوتاه است که احساسات و عواطف را متوجه خطر نمود.

۱۱. در امثال

امثال در هر زبانی، عبارت است از آن کلامی که به جهت زیبایی های خاص و داستان ویژه، دهان به دهان در میان مردم مقبولیت یافته و از نسلی به نسل دیگر منتقل گشته است، پس مثل غیر قابل تغییر و دخل و تصرف است، حال اگر کلامی از آغاز بدون مبتدا گفته شد و سپس به مثل تبدیل گشت، ذکر مبتدا در آن بی مورد و از زیبایی آن می کاهد. رمیه من غیر رام^{۴۷}، یعنی هذه رمیه من غیر رام. این مثل را برای کسی می گویند که در کاری علم و تجربه

نداشته، لیکن از روی تصادف یا مانند آن، به خوبی از عهده آن، برآید، اولین کسی که این جمله را گفت تیراندازی ماهر به نام حکم بن عبد یغوث بود، روزی وی نذر کرده بود گاو وحشی را با تیر بکشد و هر چه تلاش کرد، تیر به شکار اصابت نکرد، از روی شدت ناراحتی خواست خودکشی کند، در این هنگام پسر وی که ناآشنا به هنر شکار و بی سابقه در این علم بود، با دو تیر شکار را نقش بر زمین ساخت و پدرش پس از تماشای این صحنه از شدت تعجب گفت: رمیه من غیر رام، و مانند: قضیه و لا أبا حسن لها یعنی هذه قضیه. ۴۸

۱۲. در قطع و استیناف

عبدالقاهر جرجانی می گوید: از جمله مواضعی که حذف مبتدا در آن مطرد است، در مقام قطع و استیناف است، به این صورت که در آغاز بعضی از ویژگی های شخصی را ذکر می کنند، سپس آن رها کرده و به امری دیگر می پردازند و در اکثر این گونه موارد مبتدا را ذکر نمی کنند. مانند شاعر ۴۹ - عمرو بن معدی کرب -:

قوم اذا لبسوا الحدی
مد تنمروا حقاً و قدأ۵۰

یعنی هم قوم.

و مانند قول شاعر ۵۱ - ابوالاسود دثلی -:

فتی غیر محجوب الغنی عن صدیقه
ولا مظهر الشکوی اذا التعل زلت۵۲

یعنی هو فتی، در پی همین بحث است که عبدالقاهر ضمن تحسین حذف در این گونه مواضع می گوید: ربّ حذف هو قلابه الجید و قاعده التجوید. ۵۳

۱۳. رعایت وزن

از ویژگی های زبان عربی است که شاعر را قادر می سازد تا کلام خویش را به بهترین وجه ایراد و انشاء نماید، و اسالیب مختلف بیانی در اختیار او فراهم آورده است، از جمله، شاعر به هنگام ضرورت شعری می تواند، مسند الیه - مبتدا - را از رو ساخت کلام حذف نماید.

۱۴. تعجیل مسرة یا مساءة

گاهی هدف حذف مسند الیه، رساندن هر چه سریع خیر فرحناک یا غمناک است، مانند آن که به کسی که در انتظار دریافت و دیدن درهم و دیناری است، تا سد جوعی کند و خود را از گرفتاری برهاند، گفته شود: دینار یعنی: هذا دینار، یا به آن که جنایتی مرتکب شده و در انتظار شنیدن حکم نهایی عدالت است گفته شود: الصلّب یعنی جزاک الصلّب.

۱. ر. ک: عبدالحسین السیوطی، معجم الهوامع، ۱/ ۹۳.
۲. ر. ک: عبدالله العکبری، املاء ما من به الرحمن، ۲/ ۱۴۶.
۳. ر. ک: الحسن النیسابوری، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ۱۷/ ۱۲۱، مصر، مصطفی البابی الحلبي، ۱۹۶۴.
۴. املاء ما من به الرحمن، ۲/ ۲۹۳.
۵. ر. ک: فضل بن الحسن الطبرسی، مجمع البیان، ۵/ ۱۱.
۶. املاء ما من به الرحمن، ۱/ ۱۱۳.
۷. همان / ۱۱۸.
۸. همان / ۷۹.
۹. همان، ۲/ ۱۵۳.
۱۰. همان / ۱۱۰.
۱۱. همان / ۵۶.
۱۲. همان / ۶۵.
۱۳. ر. ک: علامه طباطبائی، المیزان، ۲/ ۲، ترجمه مصباح.
۱۴. املاء ما من به الرحمن، ۱/ ۲۳.
۱۵. همان، ۱/ ۴۲۰.
۱۶. المیزان، ۳/ ۲۷۹، ترجمه موسوی همدانی.
۱۷. املاء ما من به الرحمن، ۲/ ۱۰۸.
۱۸. همان / ۲۳۰.
۱۹. المیزان، ۴/ ۵۲۳، ترجمه صالحی کرمانی و...
۲۰. املاء ما من به الرحمن، ۱/ ۲۱۵.
۲۱. همان / ۲۰۱.
۲۲. ابوحیان، البحر المحيط، ۲/ ۱۱۸.
۲۳. ر. ک: ابن عقیل، شرح ابن عقیل، ۲/ ۲۰۵.
۲۴. همان، ۱/ ۱۶۶.
۲۵. یعنی ای نفس چه بسا روزی مناسب در بهره مندی از آن دو، و به ویژه آن روز در داره الجلجل.
۲۶. المیزان، ۵/ ۲۵، ترجمه موسوی همدانی.
۲۷. ر. ک: ابن هشام، شرح التصریح، ۱/ ۱۷۷، گفت کار من مهربانی کردن است چه چیز تو را بدین جا آورده است؟ آیا خویشاوندی یا آشنایی در قبیله؟
۲۸. املاء ما من به الرحمن، ۱/ ۳۸.
۲۹. شرح التصریح، ۲/ ۲۴۹.
۳۰. یعنی اگر دوستی به روز نیاز نزد وی آید، گوید در این جا مال وجود دارد و نا امیدي به دور است.
۳۱. املاء ما من به الرحمن، ۱/ ۲۷۲.
۳۲. المیزان، ۱۷/ ۶۵، ترجمه موسوی همدانی.
۳۳. املاء ما من به الرحمن، ۲/ ۲۰۰.
۳۴. المیزان، ۱۹/ ۴۵، ترجمه موسوی همدانی.
۳۵. همان، ۱۲/ ۷۳.
۳۶. همان، ۱۴/ ۵۹۳.
۳۷. املاء ما من به الرحمن، ۲/ ۲۴۱.
۳۸. ر. ک: مسعود تفتازانی، مختصر المعانی، ۱/ ۶۳.
۳۹. ر. ک: الخطیب القزوینی، الايضاح فی علوم البلاغ، ۱۰۹/ ۱.
۴۰. ر. ک: العجرجانی، دلائل الاعجاز / ۹۵.
۴۱. مختصر المعانی، ۱/ ۶۳.
۴۲. یعنی گفت چطور؟ گفتم بیمار، شب بیداری پیوسته و اندوهی ماندگار و طولانی.
۴۳. مختصر المعانی، ۱/ ۶۴.
۴۴. یعنی به وقت بیماریم پرسیدند، حالم چگونه است؟ گفتم بیمار.
۴۵. الايضاح فی علوم البلاغ، ۱/ ۱۱۱.
۴۶. یعنی -وی در سیلی زدن به پسر عموی شتاب کند اما در برابر تقاضای احسان سرعتی ندارد. او به دنیا بسی حرص می ورزد و دینش را تباہ می سازد، آنچه در خانه دارد به هیچ عنوان از دست نمی دهد.
۴۷. مختصر المعانی، ۱/ ۶۴.
۴۸. شرح ابن عقیل، ۱/ ۳۹۴.
۴۹. دلائل الاعجاز / ۹۷.
۵۰. یعنی آنها قومی هستند که چون لباس آهنین پوشند در شکل و خوی پلنگ، می شدند.
۵۱. الايضاح فی علوم البلاغ، ۱/ ۱۰۹.
۵۲. او - عمر و - جوانمردی است که ثروتش هیچ گاه از دوستش پنهان نیست و به هنگام لغزش گله و شکایت نمی کند.
۵۳. دلائل الاعجاز / ۱۰۰.